

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Principle of the Prohibition of Torture in Balancing Crime Detection and the Rights of the Accused: Perspectives from Imami Jurisprudence, Iranian Law, and International Instruments

Eftekhari Daneshpour^{1*}

1. Assistant Professor, Department of Imami Jurisprudence and Law, Faculty of Jurisprudence and Law, International University of Islamic Denominations, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: e.daneshpour@mazaheb.ac.ir

ABSTRACT

Clarifying the jurisprudential foundations and authorities underlying the criminalization of torture, together with emphasizing the principles of justice, inherent human dignity, and the prohibition of inflicting harm, plays a fundamental role in safeguarding the defense rights of the accused. Accordingly, adopting a critical-analytical approach and drawing on authoritative jurisprudential and legal sources, the present study examines the theoretical and practical challenges affecting the defense rights of accused persons through a comparative analysis of Imami jurisprudence, Iranian law, and international instruments. The findings demonstrated that although the Iranian legal system, particularly the Constitution, expressly recognizes the absolute prohibition of torture, ordinary legislation, including the Islamic Penal Code, contains deficiencies and ambiguities concerning a comprehensive definition of torture, its applicability to all forms of physical and psychological abuse, and the determination of criminal responsibility for those who order or perpetrate such acts. International human rights instruments and the Rome Statute of the International Criminal Court likewise recognize the prohibition of torture as a fundamental and peremptory norm of international law. An analysis of the strengths and weaknesses of the Iranian legal system indicates the necessity of reviewing and reforming domestic legislation to ensure greater conformity with Islamic legal standards, constitutional principles, and international standards. Such reforms could strengthen effective safeguards against torture and protect the accused's right to a defense at all stages of criminal proceedings, particularly during the preliminary investigation stage.

Keywords: *crime detection, rights of the accused, infliction of harm and torture, Imami jurisprudence, Iranian law, international instruments*

How to cite: Daneshpour, E. (2023). The Principle of the Prohibition of Torture in Balancing Crime Detection and the Rights of the Accused: Perspectives from Imami Jurisprudence, Iranian Law, and International Instruments. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 1(4), 153-171.



تاریخ ارسال: ۱ آبان ۱۴۰۲
تاریخ بازنگری: ۷ اسفند ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴ اسفند ۱۴۰۲
تاریخ چاپ: ۲۰ اسفند ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

اصل منع شکنجه در توازن بین کشف جرم و حقوق متهم از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و اسناد بین الملل

افتخار دانش پور^۱*

۱. استادیار، گروه فقه و حقوق امامیه، دانشکده فقه و حقوق، دانشگاه بین المللی مذاهب اسلامی، تهران، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: e.daneshpour@mazaheb.ac.ir

چکیده

تبیین مبانی و مستندات فقهی جرم‌انگاری شکنجه و تأکید بر اصول عدالت، کرامت ذاتی انسان و حرمت ایذاء نقشی اساسی در پاسداشت حقوق دفاعی متهم ایفا می‌کند. بر این اساس، پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی انتقادی و با بهره‌گیری از منابع معتبر فقهی و حقوقی به واکاوی چالش‌های نظری و عملی مؤثر بر حقوق دفاعی متهم در یک مطالعه تطبیقی میان فقه امامیه، حقوق ایران و اسناد بین‌المللی پرداخته است. نتایج تحقیق نشان داد که هرچند نظام حقوقی ایران به‌ویژه در قانون اساسی بر منع مطلق شکنجه تصریح دارد؛ اما قوانین عادی از جمله قانون مجازات اسلامی در تعریف جامع شکنجه، شمول آن بر تمامی اشکال جسمی و روانی و تعیین مسئولیت کیفری آمران و عاملان با کاستی‌ها و ابهاماتی روبه‌روست؛ همچنین اسناد بین‌المللی حقوق بشر و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی منع شکنجه را به‌عنوان اصلی بنیادین و آمره در حقوق بین‌الملل مورد تأکید قرار داده‌اند. تحلیل نقاط قوت و ضعف نظام حقوقی ایران بیانگر ضرورت بازنگری و اصلاح قوانین داخلی به‌منظور انطباق هرچه بیشتر با موازین شرعی، اصول قانون اساسی و استانداردهای بین‌المللی است؛ بدیهی است این امر می‌تواند به تقویت تضمینات مؤثر در منع شکنجه و حمایت از حق دفاع متهم در تمامی مراحل دادرسی؛ به‌ویژه مرحله تحقیقات مقدماتی منجر شود.

کلیدواژگان: کشف جرم، حقوق متهم، ایذاء و شکنجه، فقه امامیه، حقوق ایران، اسناد بین‌المللی

نحوه استناددهی: دانش پور، افتخار. (۱۴۰۲). اصل منع شکنجه در توازن بین کشف جرم و حقوق متهم از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و اسناد بین الملل. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۱(۴)، ۱۷۱-۱۵۳.

تجویز نمی‌کند، بلکه مشروعیت نتایج حاصل از چنین روشی را نیز به چالش می‌کشد.

در این میان، بررسی‌ها نشان می‌دهد که عمده پژوهش‌های پیشین یا صرفاً بر تحلیل فقهی منع شکنجه تمرکز داشته‌اند یا به بررسی تطبیقی سطحی میان قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی بسنده کرده‌اند. در نتیجه، فقدان یک مطالعه تلفیقی و نظام‌مند که در آن مبانی فقهی، قوانین داخلی و استانداردهای بین‌المللی به صورت هم‌زمان و انتقادی بررسی شوند، محسوس است.

در این راستا، طرح پرسش‌های ذیل ضروری به نظر می‌رسد: اصل منع شکنجه در چارچوب مبانی فقه امامیه چه جایگاهی دارد و چه حدود و ثغوری برای آن تعریف شده است؟

قوانین داخلی ایران، به‌ویژه در حوزه دادرسی کیفری و مجازات‌ها، چه رویکردی نسبت به اصل منع شکنجه اتخاذ کرده و مهم‌ترین چالش‌ها و کاستی‌های موجود در این زمینه کدام‌اند؟

استانداردها و اسناد بین‌المللی حقوق بشر چه الزامات و اقتضائاتی را در حوزه منع شکنجه مقرر داشته‌اند و میزان تطابق مقررات ملی ایران با این استانداردها چگونه قابل ارزیابی است؟

نوشتار حاضر درصدد است با بررسی میزان انطباق نظام حقوقی ایران با موازین شرعی و استانداردهای بین‌المللی در زمینه منع شکنجه، نقاط قوت و ضعف موجود را شناسایی و تصویری روشن از چالش‌های پیش‌رو ارائه نماید.

تبیین مفاهیم

پیش از پرداختن به مباحث اصلی، سزامند است تبیین برخی عبارات تحقیق مورد اشاره قرار گیرد:

شکنجه (مفهوم لغوی و اصطلاحی)

لغت‌شناسان، واژه شکنجه را در معانی متعددی به کار برده‌اند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به عقاب، عقوبت و عذاب دادن سارق و مرتکب گناه اشاره نمود. افزون بر این، فعل «شکنجه کردن» در معنای سیاست کردن و اعمال عقوبت نیز ذکر گردیده است. با

اصل منع شکنجه یکی از بنیادی‌ترین اصول حقوق بشر است. تصویب اسناد متعدد بین‌المللی، از جمله کنوانسیون منع شکنجه ۱۹۸۴، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و مجموعه اصول حاکم بر رفتار مأموران اجرای قانون، بیانگر اجماع جهانی نسبت به ضرورت مقابله با شکنجه و پیشگیری از آن است. با وجود این، در دیوان کیفری بین‌المللی، چارچوب‌های تفسیری و ضمانت‌اجراهای مرتبط با منع شکنجه هنوز با ابهامات و خلأهایی مواجه است و همین امر نیازمند واکاوی و تحلیل انتقادی بیشتر می‌باشد.

در حقوق داخلی ایران نیز اصل منع شکنجه در زمره ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی شناخته شده است. اصل ۳۸ قانون اساسی به‌طور صریح هرگونه شکنجه جسمی و روانی با هدف اخذ اقرار یا کسب اطلاعات را ممنوع اعلام می‌کند و مرتکبان آن را مستوجب مجازات می‌داند؛ با این حال، بررسی قوانین عادی نشان می‌دهد که علی‌رغم تأکید قانون اساسی، سیاست جنایی قانون‌گذار در زمینه تعیین ضمانت‌اجراهای مؤثر و شفاف در برابر شکنجه با ضعف‌ها و ابهامات جدی مواجه است؛ به‌ویژه ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی که از حیث گستره شمول، تعریف مصادیق و تعیین واکنش کیفری متناسب، با نارسایی‌هایی مواجه است.

از منظر فقه امامیه نیز حرمت اذاء، آزار و شکنجه از اصول مسلم و مستند به آیات، روایات و قواعد فقهی همچون قاعده لاضرر، قاعده کرامت، قاعده احترام مؤمن و حرمت مثله است. بر اساس مبانی انسان‌شناختی اسلام، انسان به‌عنوان موجودی صاحب کرامت و «خلیفه‌الله» موضوع تکریم الهی قرار گرفته است و هرگونه رفتار تحقیرآمیز یا معطوف به سلب حیثیت و سلامت جسمانی یا روانی او در تعارض آشکار با احکام و مقاصد شریعت قرار می‌گیرد؛ ازاین‌رو، فقه امامیه نه تنها شکنجه را به‌عنوان ابزار کشف حقیقت

وجود این تنوع معنایی، بیشترین کاربرد این واژه در دلالت بر آزار و اذیت، رنج، تعذیب و عذابی است که به‌طور مستقیم بر جسم وارد می‌آید. (Dekhoda, 1960)

برخی از صاحب‌نظران، مفهوم شکنجه را منحصرأ در اعمال ضرب‌وجرح فیزیکی با استفاده از ابزار مادی خاص محدود نموده‌اند. (Al-Faruqi, 1989) در مقابل، گروه دیگری از محققان، ضمن اذعان به شمول آسیب‌های جسمانی، آزار و اذیت روحی و روانی را نیز از مصادیق بارز شکنجه تلقی نموده و (فرهنگ وبستر) بر ضرورت وجود شدت در اعمال آزار و اذیت تأکید نموده‌اند. (Hawkins, 1989) همچنین، این دسته از اندیشمندان بر این باورند که این شدت اذاء می‌تواند از طریق ابزارهای غیرمادی نیز محقق گردد. در اصطلاح حقوقی، شکنجه عبارت است از اعمال درد و رنج جسمی یا روانی بر فرد با هدف استخراج اقرار یا کسب اطلاعات از وی. (Walker, 1980) برخی از محققین مسلمان مفهوم شکنجه را به‌عنوان نوعی خاص از آلام و اذیت‌ها تعریف نموده‌اند؛ اگرچه می‌تواند اشکال متنوعی از آزار و اذیت‌های روانی و جسمانی را شامل گردد.

این دسته از نویسندگان، وجه تمایز شکنجه از سایر اشکال اذاء و رنج را در استمرار و تداوم آن تشخیص داده‌اند. شیخ طوسی شکنجه را چنین تعریف نموده است: «والتعذیب، إیقاع العذاب لصاحبه والعذاب ألم یستمر به». (Al-Tusi, 1988) مطابق این تعریف، شرط بنیادین تحقق پدیده شکنجه، استمرار و تداوم رنج و الم تلقی گردیده است.

شکنجه در پیشینه تاریخی اسلام و عصر حاضر

منع شکنجه از منظر اسلام و فقهای اسلامی از بدو ظهور تا عصر حاضر همواره از ثبات برخوردار بوده و دستخوش تحولات تقنینی نگردیده است. مورخان شیعه و سنی بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که در دوره رهبری پیامبر (ص) در صدر اسلام، هیچ فردی از سوی حکومت اسلامی مورد شکنجه قرار نگرفت. بسیاری از

ایشان بر این باورند که این وضعیت تا پایان دوره خلفای راشدین نیز ادامه داشته است. از دوره تابعین، جامعه اسلامی به دلایل گوناگون دچار این پدیده مذموم گردید؛ به‌گونه‌ای که امروزه نیز در دستگاه‌های امنیتی و قضایی برخی کشورهای اسلامی رواج دارد.

در شریعت اسلامی، مفهوم حبس صرفأ به معنای نگهداری فرد در مکانی محدود نیست، بلکه بر لزوم مصونیت فرد محبوس از هرگونه شکنجه و آزار تأکید شده است. به‌عنوان نمونه، امام علی (علیه‌السلام) در خصوص ابن ملجم مرادی، قاتل خویش، چنین سفارش فرمودند: «این اسیر را حبس کنید و خوراکش دهید و او را زیبا نگه دارید». (Waeli, 1996)

در عصر حاضر نیز اگرچه در بسیاری از کشورهای اسلامی تحولات مثبتی در زمینه مقابله با شکنجه به وقوع پیوسته است، اما کماکان گزارش‌هایی مبنی بر استفاده از این عمل در مواجهه با مخالفان سیاسی و زندانیان، تقریباً در تمامی این کشورها وجود دارد. قربانیان شکنجه در این جوامع غالباً فعالان جنبش‌های اسلامی و دگراندیشان سیاسی هستند.

متأسفانه، کشورهای اسلامی علی‌رغم وجود دستورات صریح در آموزه‌های منابع اسلامی، کارنامه قابل دفاعی در زمینه منع شکنجه از خود بر جای نگذاشته‌اند و کماکان از روش‌های سنتی و حتی ابزارهای پیشرفته برای اعمال آن استفاده می‌کنند.

مبانی منع شکنجه در فقه امامیه

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، حقوق‌دانان در نظام حقوقی اسلام برای تحقق هر جرمی سه رکن اساسی و مشترک را مورد تأکید قرار داده‌اند: رکن قانونی، عنصر مادی و عنصر معنوی جرم. شایان ذکر است که شکنجه از مصادیق بارز جرم و جنایت به شمار می‌رود؛ ازاین‌رو، از منظر فقه امامیه مشمول قواعد کلی حاکم بر جرائم قرار گرفته، اما به‌عنوان موضوعی مستقل و جداگانه مورد

حضرت صادق (ع) فرمود: «چنانچه بنده خداوند قصد معصیت کند، این قصد به ضرر او حساب نمی‌شود.» (Hurr al-Amili, 2000) همچنین، حضرت باقر (ع) فرمود: «اهل عصیان و گناه را تا اقدام به ارتکاب نکرده باشند، مؤاخذه ننمایید.» (Reyshahri, 1983)

عنصر روانی

بر اساس مبانی فقه امامیه، در جنایات عمدی، وجود قصد ارتکاب عمل مجرمانه از سوی فاعل ضروری است. مادامی که فاعل قصد انجام فعل مجرمانه را نداشته باشد، جنایت عمدی محقق نمی‌گردد و به هیچ‌وجه آثار شرعی ناشی از جنایت عمدی بر آن مترتب نخواهد شد. افزون بر این، اعتبار قصد تنها محدود به حقوق جزا نمی‌شود، بلکه در عقود، ایقاعات و به‌طور کلی در تمامی اعمال حقوقی، وجود قصد انشا معتبر و لازم است. از همین روست که اعمال حقوقی را تحت عنوان «اعمال قصدیه» نیز نامیده‌اند. ادله متعددی بر اعتبار قصد در جنایات عمدی وجود دارد. در این مقال، سخن بر سر اعمال شکنجه با قصد و آگاهی جهت رسیدن به اهداف و مقاصد شکنجه‌گر است که تأمین‌کننده رکن روانی جرم‌انگاری شکنجه خواهد بود.

مستندات جرم‌انگاری ایذاء و شکنجه در نظام حقوقی اسلام

در این مجال، بررسی هریک از مبانی و مستنداتی که اصل مانعیت ایذاء به دیگران و شکنجه را مورد حمایت و تأکید قرار می‌دهند، خالی از لطف نمی‌باشد که بدان پرداخته می‌شود:

کتاب

با توجه به اینکه تقبیح و جرم‌انگاری عمل شنیع شکنجه، مستند به آیات مرتبط با مقولات محوری عدالت، کرامت ذاتی انسان و حرمت ایذاء نفوس محترمه است؛ ازاین‌رو، در ادامه با اتخاذ همین عناوین کلیدی، مستندات قرآنی تبیین و بررسی می‌شوند:

بحث تفصیلی واقع نشده است که توضیحاتی مورد اشاره واقع می‌شود:

۱/۳. رکن قانونی

فقه امامیه نیز مانند سایر نظام‌های حقوقی، نه تنها عنصر قانونی جرم را به‌عنوان یکی از ارکان قطعی تحقق جرم تلقی می‌نماید، بلکه آن را از جمله عناصر تکلیف نیز به شمار می‌آورد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (طلاق، ۷)؛ «خداوند هیچ‌کسی را به تکلیفی مکلف نمی‌کند، مگر آنکه حکم و قانون آن را برای او آورده باشد.» بنابراین، مادامی که حکمی صریح از جانب خداوند متعال در خصوص فعل یا ترک فعلی صادر نشده باشد، تکلیفی نیز متوجه افراد نخواهد بود. در نتیجه فقدان تکلیف شرعی، تمامی امور بر پایه اصل جواز و اباحه باقی می‌مانند و انجام یا ترک آن‌ها از نظر شرعی مجاز تلقی می‌گردد. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء، ۱۵)؛ «ما هیچ‌کس را پیش از برانگیختن پیامبر و آوردن قانون به‌وسیله او، کیفر نمی‌کنیم.»

قرآن کریم، به‌عنوان سندی قطعی‌الصدر، مواردی چون ظلم و ستم، توهین و تمسخر با هرگونه کنایه و اشاره و ایذاء و آزار را ممنوع و حرام اعلام نموده است؛ ازاین‌رو، در فرهنگ تعالیم اسلامی، شکنجه به‌مثابه کامل‌ترین نمونه ایذاء، مصداق بارز ظلم تلقی شده و همین امر می‌تواند عنصر قانونی جرم‌انگاری آن محسوب شود.

عنصر مادی

بی‌گمان، یکی از عناصر ضروری و مورد پذیرش در نظام‌های حقوقی، عنصر یا رکن مادی جرم است. در حقوق جزای اسلام نیز رکن مادی برای تحقق گناه و جرم امری لازم تلقی می‌گردد. بر این اساس، تا زمانی که گناه یا فعل مجرمانه به‌صورت خارجی ظهور و بروز نیافته باشد، آن عمل از نظر حقوقی جرم محسوب نمی‌شود.

الف) عدل و دادگری

مفاهیم محوری نظیر عدل و احسان، در تقابل با ظلم و فحشا که به منزله امّهای و مبادی سایر ملکات حسنه و سیئه اخلاقی قلمداد می‌گردند، مصادیق بارز و نمایان این مقولات ارزشی و ضد ارزشی محسوب می‌شوند. همان‌گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره رفت، عمل شنیع شکنجه نیز به‌مثابه یکی از مصادیق اظهر ظلم و ناقض صریح اصل استوار عدالت، مورد تقبیح و منع قرار می‌گیرد. در منظومه فرهنگی و سپهر اندیشه اسلامی، عدالت به‌مثابه یک ارزش مطلق با مفهوم و ملاکی ثابت و لایتغیر تلقی می‌گردد، اما مصادیق و مظاهر آن در انطباق با اقتضائات متغیر زمان و مکان دستخوش تفاوت و تنوع می‌گردد. مفهوم اصیل و دقیق عدالت به نحو شایسته‌ای در کلام حضرت علی (ع) تبیین گردیده و می‌فرماید: «قرار دادن هر شیء در موضع استحقاق و جایگاه بایسته خویش» (نهج‌البلاغه، حکمت شماره ۴۳۷)

در همین راستا، منابع اصیل اسلامی، به‌وضوح و بداهت بر حرمت تعذیب و اعمال شکنجه بر انسان دلالت دارند. (Najafi, 2019)

ب) کرامت ذاتی انسان

قرآن کریم با عبارت بلیغ در این آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَحْشِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء، ۷۰)، بر حیثیت و منزلت تکوینی نوع انسان تصریح نموده و این کرامت ذاتی را نه منحصر به گروهی خاص با فضائل اکتسابی، بلکه شامل عموم افراد بشر، حتی مشرکان، کفار و فاسقان نیز می‌داند. (Najafi, 2019) خداوند متعال در این فقره از کلام وحی، کرامتی بس عظیم را به فرزندان آدم ارزانی داشته و در سپیده‌دم آفرینش با آنان پیمان الوهیت بسته و با تجلی لطف ازلی، مورد خطاب ویژه قرار داده است؛ همچنین، ذات اقدس الهی انسان را با فطرت آزادی و اختیار سرشته تا امکان پیمودن طریق کسب علم و معرفت برای او میسر گردد. آموزه‌های دین مبین اسلام در مواضع متعدد از کتاب وحی و سنت نبوی،

نوع انسان را به این استعدادهای فطری آگاه نموده است تا در مسیر تعالی معنوی خویش گام برداشته و از منزلت رفیع و گران‌سنگ خود آگاهی حاصل نماید و بداند که بر بسیاری از مخلوقات دیگر فضیلت و برتری وجودی دارد. بی‌شک، اعمال شکنجه بر انسان بما هو انسان، نقض صریح و آشکار چنین جایگاه والا و کرامت ذاتی است که نص قاطع قرآن کریم بر آن دلالت دارد.

ج) حرمت ایذاء

قرآن کریم با سیاق تهدید و وعید، بر حرمت تکلیفی اعمال فتنه، به معنای اضلال و تعذیب، بر مؤمنین و مؤمنات تصریح نموده و استمرار بر این فعل قبیح بدون توبه انقیادی را مستلزم عذاب نار جهنم و عذاب حریق می‌داند: «إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (بروج، ۱۰). همچنین، با لحنی انکاری و تقبیحی، ایذاء مؤمنین و مؤمنات بدون استحقاق و سبب مشروع را موجب تحمل بهتان و اثم مبین دانسته و بر قبح آن تأکید می‌ورزد: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا» (احزاب، ۵۸). تقدم ذکر «بهتان» بر «اثم مبین»، دال بر اهمیت و شناخت مضاعف افتراء و تهمت به‌عنوان یکی از مصادیق اثم ایذاء می‌باشد. مدلول این نصوص و حیانی به نحو اطلاق، هرگونه ایذاء و آزار را مشمول حکم حرمت شرعی قرار داده و مجالی برای تخصیص آن باقی نمی‌گذارد. استیضاح و مقابله با این نصوص قطعی‌الدلالة، دشوار به نظر می‌رسد.

علاوه بر ادله نقلی مزبور، فقه امامیه با تمسک به مفهوم مخالف این آیه که مقرر می‌دارد: «... إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل، ۱۰۶)، حجیت و نفوذ حقوقی اقرار ناشی از اکراه و تعذیب را منتفی می‌داند؛ زیرا منطوق این آیه، اکراه را به‌عنوان مسقط اعتبار اقرار به کفر معرفی نموده و به طریق قیاس اولویت، قیاس منطقی مستند به فحوی النص، اقرار به سایر امور، غیر کفر، که تحت تأثیر

آراء فقها (اجماع)

ممنوعیت اعمال شکنجه بر مبنای اجماع فقهای امامیه نیز استوار است. دانشوران فقه اسلامی هرگونه تعذیب و آزارسانی به غیر را از گناهان کبیره برشمرده و مستحق کیفر تعزیری می‌دانند. (Najafi, 2019) در این راستا، تمامی ادله حرمت ایذاء غیر، بدون هیچ‌گونه تردیدی، بر حرمت و ممنوعیت شکنجه دلالت قطعی دارند؛ زیرا شکنجه از بارزترین و شدیدترین مصادیق ایذاء غیر محسوب می‌گردد. (Mousavi Golpayegani) مرحوم صاحب جواهر در مواضع متعددی بر این معنا تصریح می‌نمایند که: «سب و ناسزاگویی به مؤمن، و یا هر فعل موجد سب، موجب فسق و زوال عدالت فاعل می‌گردد.» ایشان در موضعی دیگر بیان می‌دارند که: «هجو مؤمن بدون ارتکاب خلاف شرعی، حرام بوده و بلکه اجماع منقول و محصل بر تأیید این دیدگاه وجود دارد.» همچنین، شیخ طوسی ذیل مبحث موجبات قذف چنین آورده‌اند: «و کل کلام یوذی المسلمین، فإنه یجب علی قائله به التعزیر؛ یعنی هر کلام و گفتاری که موجب ایذاء مسلمانان شود، لازم است گوینده آن با تعزیر مجازات گردد. (Al-Tusi, 1979) محقق حلی (رحمه‌الله‌علیه) نیز در آثار خود بر این معنا تأکید نموده‌اند.

(Muhaghiq, 1989)

امام خمینی (ره) نیز در مباحث مربوط به شرایط صحت اقرار، بر لزوم وجود اهلیت و اختیار در مقرر تأکید نموده و می‌فرمایند: «يعتبر فی المقر البلوغ... و الاختیار فلا اعتبار... و کذا المکره...» (Mousavi Khomeini) این عبارت بیانگر آن است که برای تحقق اقرار معتبر شرعی، بلوغ و اختیار اقرارکننده از جمله شروط ضروری است و اقرار فاقد این شروط، از جمله اقرار شخص مکره، فاقد هرگونه اعتبار قانونی و شرعی می‌باشد.

عقل

از منظر عقل نظری و عملی، فعل شکنجه به‌مثابه نقض غایات بنیادین کنش انسانی و اصول خدشه‌ناپذیر عدالت، واجد قبح ذاتی

تعذیب و اکراه واقع شده باشد نیز فاقد هرگونه اثر حقوقی و قضایی خواهد بود.

سنت

افزون بر آیات الهی، روایات متواتره بر حرمت تکلیفی ایذاء غیر، چه در ساحت جسمانی و چه در حوزه روحانی و روانی، دلالت نموده و کلیه صور و اشکال متنوع تعذیب و اعمال فشار مضنی را تحت شمول این نهی اکید شرعی قرار داده‌اند. (Khoei, 1986) در این مقال، به نمونه‌هایی از این نصوص روایی اشاره اجمالی می‌گردد:

۱- رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعَذِّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا؛ به یقین، خداوند متعال در روز رستاخیز کسانی را که در دار دنیا به تعذیب و شکنجه انسان‌ها مبادرت ورزیده‌اند، مورد عقوبت و عذاب قرار خواهد داد. (Abu, 1973)

۲- در روایات آمده است که در روز قیامت به جَلَد، مأمور اجرای شکنجه، خطاب می‌شود: «ضَعْ سَوْطَكَ وَأَدْخُلِ النَّارَ؛ بدین معنا که به مأمور شکنجه امر می‌گردد تا تازیانه خویش را بر زمین نهاده و وارد آتش دوزخ گردد. (Reyshahri, 1983)

۳- هشام بن حکم مشاهده نمود که گروهی از افراد به شیوه‌ای فجیع مورد شکنجه قرار گرفته‌اند؛ بدین نحو که بر سر آنان روغن ریخته و در معرض تابش مستقیم آفتاب نگاه داشته شده بودند. وی علت این عمل غیرانسانی را جويا شد و پاسخ شنید که این افراد به دلیل استنکاف از پرداخت خراج، بدین‌گونه مورد ایذاء و آزار قرار می‌گیرند. در این هنگام، هشام بن حکم اظهار داشت: آگاه باشید که من از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ فِي الدُّنْيَا».

(Hosseini Shirazi)

قانون اساسی

در حالی که نظام تقنینی عادی پیش از انقلاب اسلامی ایران متضمن ممنوعیت شکنجه و تعیین ضمانت‌اجراهای کیفری برای ناقضان آن بود، قانون اساسی مشروطه و الحاقات متمم آن فاقد پیش‌بینی صریح و بنیادین این حق در زمره حقوق اساسی ملت بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، تدوین قانون اساسی جدید در دستور کار قرار گرفت و مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۹۷۹ تشکیل گردید و در فرایند بررسی و تصویب آن، موضوع ممنوعیت شکنجه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد؛ به‌طوری‌که در سی‌امین جلسه مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، منعقد در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۹، اصل ۴۲ به‌عنوان قاعده‌ای آمره در حقوق اساسی و تضمین‌کننده منع شکنجه مورد بحث و تصویب قرار گرفت. این اقدام نشان‌دهنده ارتقای جایگاه این حق از سطح تقنین عادی به یک اصل بنیادین در ساختار حقوق اساسی نوین ایران و تأکیدی بر تعهد نظام حقوقی جدید به صیانت از کرامت انسانی است. (Hashemi, 2005)

متن اولیه اصل ۴۲ قانون اساسی ایران که در معرض بررسی و تصویب نهایی قرار گرفت، حاوی ممنوعیتی مطلق در خصوص اعمال شکنجه به هر نحو با غایت تحصیل اقرار یا کسب اطلاعات قضایی است. این امر نه تنها بر حرمت جسمانی و روانی افراد تأکید می‌ورزد، بلکه هرگونه اکراه شخص به ادای شهادت، اقرار یا سوگند را که ممکن است منجر به اثبات اتهام علیه خود وی گردد، فاقد وجاهت قانونی و ارزش اثباتی اعلام می‌نماید. علاوه بر این، پیش‌بینی ضمانت اجرای کیفری برای ناقضان این اصل اساسی، مؤید رویکرد تقنینی مبتنی بر مسئولیت‌پذیری و ضرورت تضمین اجرای مؤثر این حق بنیادین در نظام عدالت کیفری جمهوری اسلامی ایران است.

اصل ۳۸ این قانون نیز که عیناً همان متن اصل ۴۲ قانون اساسی مصوب ۱۹۷۹ را در خود جای داده است، به‌عنوان مهم‌ترین و

بوده و فاعل آن مستوجب استیضاح و عقوبت عقلانی است. این قبح از ابعاد معرفت‌شناختی، اخلاقی و اجتماعی قابل تبیین است: الف) نقد معرفت‌شناختی فعل الهی: عقل سلیم، با تکیه بر فهمی تنزیهی از ذات واجب‌الوجود، اذعان می‌نماید که صدور فعل شکنجه با انگیزه‌های سادیستی یا انتقام‌جویانه از ساحت اقدس الهی ممتنع است؛ زیرا چنین غایاتی متضمن نقص و محدودیت بوده و با کمال مطلق و حکمت متعالیه او در تعارض بنیادین قرار دارد.

ب) تحلیل ساختاری - کارکردی نظم اجتماعی: عقل عملی، با ملاحظه تبعات ساختاری و کارکردی سیاست شکنجه، آن را عامل اختلال در نظم عمومی و تهدید امنیت اجتماعی تلقی می‌نماید.

ج) واکاوی مبانی هستی‌شناختی و اخلاقی کرامت انسانی: عقل اخلاقی، با تأمل در مبانی هستی‌شناختی کرامت ذاتی انسان و اصل حریت و خودمختاری فردی، هرگونه اعمال شکنجه را به‌مثابه سلب حیثیت و نقض حقوق بنیادین بشر محکوم می‌نماید. این فعل، حیثیت و منزلت ذاتی انسان را که شالوده نظام حقوقی عادلانه است، مورد خدشه قرار می‌دهد. فقهای امامیه نیز بر همین اساس عقلی، شکنجه را مصداق بارز ظلم و تعدی و از محرمات شرعی قلمداد نموده‌اند. (Ashtiani)

د) نقد غایت‌شناختی استدلال دفع افسد به فاسد: اعمال این قاعده، مستلزم احراز دقیق مصداق افسد و تناسب وسیله با غایت است؛ در حالی که شکنجه به‌منظور اخذ اقرار یا ایذاء فاقد چنین تناسبی بوده و خود، مصداقی از افسد و نقض غایات عدالت محسوب می‌گردد.

منع شکنجه در حقوق موضوعه ایران

مفاد متعدد قوانین موضوعه ایران به ماهیت شکنجه و ممنوعیت آن در مراحل کشف جرم و ضمانت‌اجراهای آن اشارات متعددی دارند که در ادامه، مواردی مطرح می‌شود:

با آموزه‌های فقهی را نشان می‌دهد؛ با این حال، تحلیل تطبیقی این ماده با ماده ۱۳۱ قانون مجازات عمومی ۱۹۲۵ نشان‌دهنده تحول و در عین حال برخی کاستی‌ها در رویکرد تقنینی جدید است. از جمله نقاط قوت، گسترش شمول جرم‌انگاری به مأمورین غیرقضایی است که دامنه حمایت از حقوق متهم را افزایش می‌دهد، اما در زمینه مسئولیت کیفری ناشی از اجتماع فعل آمر و مأمور، ماده ۵۷۸ قانون ۱۹۹۶ با رویکردی محدودکننده، صرفاً آمر را مستحق مجازات دانسته است. این امر با اصول پذیرفته‌شده در حقوق جزای عمومی، به‌ویژه ماده ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۲۰۱۳ که مسئولیت کیفری آمر و مأمور را در صورت ارتکاب جرم به دستور غیرقانونی مقام رسمی به‌طور مشترک پیش‌بینی نموده، در تعارض آشکار قرار دارد. این ناسازگاری تقنینی می‌تواند زمینه‌های فرار از مسئولیت مباشر جرم شکنجه را فراهم آورده و در تحقق عدالت کیفری خدشه وارد نماید؛ بنابراین، ضرورت بازنگری در ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی به‌منظور انطباق کامل با اصول کلی مسئولیت کیفری و تضمین پاسخ‌گویی تمامی اشخاص دخیل در فعل شکنجه، امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

با وجود پیش‌بینی ممنوعیت شکنجه در ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی، این ماده از حیث انطباق کامل با اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تعهدات بین‌المللی ایران در زمینه منع شکنجه، متضمن نقایص و اشکالاتی به شرح ذیل است: نخست آنکه اصل ۳۸ قانون اساسی با اطلاق عبارت «هرگونه شکنجه»، بدون هیچ قیدوشرطی، اعمال آن را ممنوع اعلام می‌دارد. در مقابل، ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی ممنوعیت شکنجه را صرفاً به‌منظور اخذ اقرار محدود نموده است. این امر، اعمال شکنجه با اهداف دیگری نظیر اجبار به شهادت یا سوگند را از شمول این ماده خارج می‌سازد؛ بدین‌ترتیب، دامنه حمایت مقرر در قانون اساسی را محدود می‌نماید. ثانیاً، با توجه به مبانی فلسفی منع

محوری‌ترین مقرر قانونی در نظام حقوقی داخلی ایران در ارتباط با ممنوعیت شکنجه محسوب می‌گردد. این اصل با عباراتی قاطع و بدون هیچ‌گونه قیدوشرطی، هرگونه اعمال شکنجه را با هدف اخذ اقرار یا کسب اطلاع ممنوع اعلام نموده و اجبار افراد به شهادت، اقرار یا سوگند را نیز فاقد وجاهت قانونی و ارزش اثباتی دانسته است. (Hashemi, 2005) این صراحت و قطعیت در بیان، نشان‌دهنده رویکرد بنیادین قانون‌گذار اساسی ایران در صیانت از کرامت انسانی و منع مطلق رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز است.

قوانین عادی

در مجموعه قوانین عادی، از جمله قانون مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری، همچنان به موضوع شکنجه و منع تعذیب اشاره شده است:

قانون مجازات اسلامی

ماده ۱۳۱ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۹۲۵، به‌عنوان نخستین گام تقنینی نظام حقوقی مدرن ایران در جرم‌انگاری شکنجه، از منظر تاریخ تحولات حقوق کیفری کشور واجد اهمیت بنیادین است. این ماده با تعیین مجازات‌های سنگین، از جمله حبس با اعمال شاقه برای مستخدمین قضایی متخلف و مسئولیت کیفری مباشر و آمر در صورت فوت قربانی، رویکردی توانمند پیشگیرانه و سرکوبگرانه را در قبال پدیده شکنجه اتخاذ نموده است.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، ممنوعیت اعمال شکنجه به‌عنوان یک اصل اساسی و غیرقابل اغماض، نخست در اصل ۴۲ قانون اساسی ۱۹۷۹ و سپس با تأکید بیشتر در اصل ۳۸ قانون اساسی کنونی تثبیت گردید. در سطح تقنین عادی، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۹۹۶ در ماده ۵۷۸ به جرم‌انگاری فعل شکنجه توسط کارگزاران دولتی، اعم از قضایی و غیرقضایی، با انگیزه اجبار متهم به اقرار مبادرت ورزید و مجازات‌های تکمیلی نظیر قصاص یا دیه را در کنار حبس مقرر نمود که این امر همسویی

شکنجه در حقوق بشر و مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، آشکار است که هدف از ممنوعیت «هرگونه شکنجه» در اصل ۳۸ شامل تمامی اشکال آن، اعم از شکنجه جسمی (مادی) و شکنجه روحی و روانی، بوده است؛ این در حالی است که ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی به طور ضمنی و با تأکید بر «اذیت و آزار بدنی»، صرفاً شکنجه مادی را مورد توجه قرار داده و از منع صریح شکنجه روحی و روانی غفلت نموده است. ثالثاً، ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی صرفاً ناظر بر فعل شکنجه توسط مستخدمین و مأمورین رسمی، قضایی و غیرقضایی، دولت است و هیچ گونه حکمی در خصوص اعمال شکنجه توسط افراد غیرمأمور رسمی و صاحبان مناصب خصوصی پیش‌بینی ننموده است. این امر خلأیی جدی در نظام تقنینی ایران محسوب می‌گردد؛ زیرا کنوانسیون‌های بین‌المللی منع شکنجه، دولت‌ها را موظف به اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از اعمال شکنجه توسط هر شخص، اعم از دولتی یا غیردولتی، می‌نمایند. این نقیصه در ماده ۵۷۸ با ماده ۵۷۵ قانون مجازات اسلامی که به برخی جرائم توسط افراد عادی اشاره دارد نیز ارتباطی نیافته و بدین ترتیب، مسئولیت کیفری افراد غیردولتی در قبال اعمال شکنجه مسکوت باقی مانده است.

تفاوت اصلی ماده ۵۷۸ و ماده ۵۷۵ قانون مجازات اسلامی در این است که ماده ۵۷۸ به جرم شکنجه فیزیکی توسط مأموران دولتی برای گرفتن اقرار می‌پردازد و مجازات‌های بدنی و حبس را در نظر می‌گیرد، ماده ۵۷۵ به جرم سوءاستفاده از قدرت و صدور دستورات غیرقانونی در فرایند دادرسی کیفری توسط مقامات قضایی یا سایر مأموران ذی‌صلاح می‌پردازد و مجازات‌های اداری، انفصال و محرومیت از مشاغل دولتی، را تعیین می‌کند؛ بنابراین، ماده ۵۷۵ ارتباط مستقیمی با فعل شکنجه ندارد، بلکه به جرم دیگری در حوزه تخلفات مقامات و مأموران دولتی در فرایند رسیدگی‌های قضایی مربوط می‌شود. نقیصه‌ای که در متن قبلی به

آن اشاره شد، عدم پیش‌بینی مسئولیت افراد غیرمأمور در اعمال شکنجه، همچنان به ماده ۵۷۸ وارد است و ماده ۵۷۵ به آن موضوع نمی‌پردازد.

مطابق با دیدگاه شماری از حقوق‌دانان، مستنداً به مفاد ماده ۵۷۵ قانون مجازات اسلامی، تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده، دامنه شمول این ماده منصرف از شکنجه‌های روحی و همچنین رفتارهای مشمول تعریف شکنجه در قبال اشخاص ثالث مرتبط با پرونده، نظیر شهود، تلقی می‌گردد. (Goldouzian, 2007) بر این اساس، ماده ۵۷۵ صرفاً به‌مثابه ضمانت اجرای تقنینی بخشی از اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قابل تفسیر است و تحدیداً فعل اخذ اقرار از متهم از طریق اعمال اذیت و آزار بدنی را در حیطه جرم‌انگاری خود قرار می‌دهد. (Shokri & Sirus, 2006) این رویکرد تفسیری حاکی از آن است که قانون مجازات اسلامی در ماده ۵۷۵، در قیاس با اطلاق ممنوعیت مقرر در اصل ۳۸ قانون اساسی و موازین حقوق بین‌الملل ناظر بر منع شکنجه، دارای محدودیت‌هایی در شمول انواع رفتار ممنوعه و حمایت از حقوق کلیه افراد مرتبط با فرایند دادرسی کیفری می‌باشد.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۰۱۳

قانون آیین دادرسی کیفری، به‌مثابه سند راهبردی تنظیم‌کننده فرایند دادرسی و تضمین‌کننده اصول دادرسی منصفانه (due process of law)، می‌بایست به نحو اکمل متضمن قواعد و سازوکارهای صیانت از حقوق بنیادین متهم، از جمله قاعده آمره منع شکنجه و اعمال اصل مصونیت افراد در برابر هرگونه رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز باشد. در این راستا، ماده ۶۰ این قانون در مرحله تحقیقات مقدماتی، با تأکید بر لزوم انجام استنتاج از متهم بدون اعمال اکراه و اجبار و با منع صریح استفاده از الفاظ موهن و طرح سؤالات تلقینی و اغفال‌کننده، رویکردی دوگانه در قبال مفهوم شکنجه اتخاذ نموده است.

تحلیل حقوقی برخی از محوری‌ترین آن‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کنوانسیون ژنو درباره جنگ و اسرای جنگی و سایر کنوانسیون‌های مرتبط

ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹)، به منزله یک هنجار بنیادین و جهان‌شمول در حقوق بشردوستانه بین‌المللی، اصول اساسی رفتار انسانی با اشخاصی را مقرر می‌دارد که دیگر در مخاصمات مسلحانه مشارکت فعال ندارند. الزام به رفتار انسانی بدون هیچ‌گونه تبعیض ناروا، یک اصل آمره حقوق بین‌الملل عرفی تلقی می‌گردد. بر این اساس، ارتکاب هرگونه عمل خشونت‌آمیز، از جمله لطمه به حیات و تمامیت جسمانی، قتل عمد، ایراد جرح یا ضرب، رفتارهای بی‌رحمانه و به‌ویژه شکنجه و آزار، مطلقاً و در تمامی شرایط ممنوع می‌باشد. این ممنوعیت نه تنها یک تعهد قراردادی برای دولت‌های عضو کنوانسیون‌های ژنو، بلکه یک الزام حقوقی عام برای تمامی اعضای جامعه بین‌المللی محسوب می‌گردد. بر این اساس، اعمال رفتارهای بی‌رحمانه، شکنجه و آزار نسبت به اشخاصی که مستقیماً در مخاصمات مسلحانه مشارکت ندارند، به‌عنوان نقض فاحش حقوق بشردوستانه بین‌المللی و بالقوه جنایت جنگی، مطلقاً و تحت هیچ شرایطی مجاز نمی‌باشد. در مورد نیروهای مسلح و افرادی که درگیر جنگ هستند نیز، چنانچه در وضعیت hors de combat (خارج از رزم) قرار داشته باشند، اعم از اینکه به دلیل بیماری، جراحت، بازداشت یا هر وضعیت دیگری از توانایی رزمی ساقط شده باشند، اعمال شکنجه و ایراد ضرب و جرح به‌عنوان نقض شدید کنوانسیون‌های ژنو و حقوق بین‌الملل عرفی، ممنوع و قابل پیگرد کیفری بین‌المللی است. این ممنوعیت مطلق و غیرقابل تعلیق که ریشه در اصول بنیادین کرامت انسانی و ضرورت حفظ حداقل استانداردهای انسانی در جریان مخاصمات مسلحانه دارد، به‌عنوان یک قاعده آمره (jus cogens) در حقوق بین‌الملل تثبیت گردیده است.

از منظر تحلیل حقوقی، ماده ۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری، ضمن توجه به بعد فیزیکی شکنجه که از طریق اعمال فشارهای مادی و بدنی معمولاً عینیت می‌یابد، به بعد روان‌شناختی و معنوی آن نیز التفات داشته و با منع کاربرد کلمات موهن در فرایند بازجویی، بر اهمیت حفظ کرامت انسانی متهم تأکید ورزیده است. ضمانت اجرای پیش‌بینی‌شده در این قانون، مبنی بر بی‌اعتباری هرگونه اظهارات متهم ناشی از اکراه، اجبار یا استفاده از الفاظ تحقیرآمیز، همسو با مبانی حقوق اساسی، به‌ویژه اصل ۳۸، ارزیابی می‌گردد. با این وجود، ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۰۱۳ در وضعیت تعیین ضمانت‌اجراهای نقض مقررات تحقیقات مقدماتی، به عدم رعایت مفاد ماده ۶۰ به‌طور صریح وقعی ننهاده است. این سکوت قانونی ابهاماتی را در خصوص مکانیسم‌های اجرایی مؤثر برای تضمین رعایت ماده ۶۰ ایجاد نموده و این گمانه را تقویت می‌نماید که در این حوزه، ماده ۵۷۹ قانون مجازات اسلامی، تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده، به‌عنوان قاعده عام حاکمیت دارد. این وضعیت، چالش‌هایی را در زمینه انسجام و کارآمدی نظام تقنینی ایران در زمینه منع شکنجه و تضمین حقوق متهم در تمامی مراحل دادرسی مطرح می‌سازد و ضرورت بازنگری و هماهنگ‌سازی مقررات مربوطه را آشکار می‌نماید.

شکنجه در اسناد بین‌الملل

قاعده منع شکنجه، به‌مثابه یک اصل بنیادین و تخلف‌ناپذیر در حقوق بین‌الملل عمومی، از جایگاه هنجاری والایی برخوردار بوده و به مرتبه یک قاعده آمره (Jus Cogens) ارتقا یافته است. این وضعیت دلالت بر اجماع قاطع جامعه بین‌المللی بر سر ممنوعیت مطلق شکنجه و عدم امکان هرگونه عدول از آن دارد. اندیشمندان حقوق بین‌الملل این ممنوعیت را به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین دستاوردهای حقوق بشر معاصر و نمادی از تکامل هنجاری نظام بین‌المللی تلقی می‌نمایند. در این راستا، سلسله‌ای از اسناد بین‌المللی الزام‌آور و غیرالزام‌آور تدوین یافته است که در ادامه،

این تخلفات که نقض قواعد آمره حقوق بشردوستانه بین‌المللی محسوب می‌گردد، به‌منزله جنایات جنگی (war crimes) تلقی شده و بر اساس اصول حقوق کیفری بین‌المللی، مستوجب مسئولیت کیفری فردی برای مرتکبین و مسئولیت دولتی برای دولت‌های متبوع بوده و مشمول اصل صلاحیت جهانی (universal jurisdiction) می‌باشد. (Habibzadeh, 2007)

کلیه ممنوعیت‌های مذکور، ضمن تصریح در کنوانسیون‌های ژنو و سایر اسناد مرتبط حقوق بشردوستانه بین‌المللی، به‌عنوان اصول بنیادین حقوق بین‌الملل عرفی نیز تلقی گردیده و از سوی دولت‌های متمدن و جامعه بین‌المللی به‌طور گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. این امر دلالت بر وجود یک رویه عام و مستمر دولتی همراه با اعتقاد به الزام حقوقی (opinio juris) در خصوص این ممنوعیت‌ها دارد و آن‌ها را به قواعد الزام‌آور برای تمامی اعضای جامعه بین‌المللی، صرف‌نظر از عضویت در معاهدات مربوطه، تبدیل می‌نماید. با ملاحظه اینکه اعمال رفتارهای غیرانسانی نظیر شکنجه در اثنای مخاصمات مسلحانه، علی‌رغم وضعیت بحرانی حاکم بر کشور، ممنوع بوده و موجد مسئولیت‌های حقوقی بین‌المللی می‌گردد، به طریق اولی و بر اساس استدلال قیاس اولویت، افراد در زمان صلح و در شرایط عادی نیز باید از مصونیت مطلق در برابر شکنجه برخوردار باشند. بر این اساس، در نظام حقوق بین‌الملل بشر، برخی از حقوق، به‌ویژه از حیث کیفیت و نحوه اجرا، از جایگاه ممتازی برخوردار بوده و اهمیت بیشتری دارند. این دسته از حقوق، به دلیل پیوند وثیق با ذات و ماهیت انسان و جدایی‌ناپذیری از نوع بشر، به‌عنوان حقوق بنیادین شناخته می‌شوند. ویژگی بارز این حقوق، تعلیق‌ناپذیر بودن و عدم تخلف در آن‌هاست؛ بدین جهت، حق منع شکنجه نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین این دسته از حقوق، حتی در شرایط استثنایی نظیر جنگ یا مبارزه با تروریسم

اعضای نیروهای مسلح بیمار یا مجروح که ipso facto فاقد اهلیت رزمی هستند، در صورت قرار گرفتن تحت سلطه طرف متخاصم، واجد وضعیت حقوقی hors de combat گردیده و به‌عنوان اشخاص مورد حمایت (protected persons) ذیل کنوانسیون‌های اول و دوم ژنو (۱۹۴۹) شناخته می‌شوند. ماده ۱۲ مشترک این کنوانسیون‌ها، دولت‌های طرف مخاصمه را ملزم به احترام و حمایت از این افراد در تمامی اوضاع و احوال می‌نماید. ارتکاب اعمالی نظیر قتل عمد، شکنجه و رفتارهای مغایر با کرامت انسانی علیه این دسته از افراد، به موجب مواد ۵۰ کنوانسیون اول و ۵۱ کنوانسیون دوم، نه تنها تخلفات فاحش (grave breaches) از کنوانسیون‌های ژنو محسوب می‌گردد، بلکه به‌عنوان جنایات جنگی (war crimes) شناخته شده و مشمول صلاحیت جهانی (universal jurisdiction) می‌باشد که بر مسئولیت کیفری بین‌المللی مرتکبین، بدون در نظر گرفتن تابعیت مرتکب یا محل ارتکاب جرم، تأکید می‌ورزد. (Habibzadeh, 2007)

ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو (۱۹۷۷)، تحت عنوان «حمایت از جمعیت غیرنظامی»، به‌طور کلی تعهدات طرف‌های مخاصمه را در زمینه حمایت از جمعیت و افراد غیرنظامی در برابر تهدیدات ناشی از عملیات نظامی مورد اشاره قرار می‌دهد؛ به‌طور خاص، در بند ۲ همین ماده، اعمال خشونت به‌منظور ایجاد ترس و وحشت در میان جمعیت غیرنظامی با صراحت ممنوع اعلام شده است.

ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو (۱۹۴۹)، در چارچوب مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و دوران اشغال نظامی، اعمال تروریستی، از جمله قتل عمد، شکنجه یا سایر رفتارهای مغایر با اصول بنیادین انسانیت، ایراد عامدانه دردهای شدید یا آسیب‌های جدی به تمامیت جسمانی یا سلامت اشخاص تحت حمایت (protected persons) را به‌عنوان تخلفات فاحش (grave breaches) از کنوانسیون‌های ژنو جرم‌انگاری می‌نماید. ارتکاب

گیر د. (Ranjbarian, 2005)

اعلامیہ جہانی حقوق بشر

شکنجه تثبیت می نماید. (Ranjbarian, 2005)

ميثاق حقوق مدني و سياسي، ۱۹۶۶

ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، هرگونه آزار، شکنجه یا رفتارهای ستمگرانه یا مجازات‌های غیرانسانی یا

ترذیلی را ممنوع برشمرده است. بر این مبنا، حق اشخاص بر عدم رویارویی با شکنجه به طور مطلق مورد حمایت واقع شده و به هر ترتیب، حتی در شرایط و احوال خاص و استثنایی، اعمال شکنجه فاقد هرگونه توجیه است؛ در همین راستا، بند ۱ ماده ۴ میثاق مؤید این مطلق بودن است که اجازه می دهد در وضعیت خطر عمومی استثنایی که موجودیت ملت را تهدید نموده و رسماً اعلام شده باشد، کشورهای طرف میثاق تدابیری خارج از الزامات میثاق اتخاذ نمایند، اما بند ۲ همین ماده برخی از حقوق مندرج در میثاق را از شمول این قاعده استثنا نموده و تصریح می دارد که حقوق پیش گفته در این ماده، از جمله حق رهایی از شکنجه، حق حیات، منع مجازات حبس جهت عجز از پرداخت بدهی و حق برده نبودن، تحت هیچ شرایط مخاطره آمیزی قابل تعلیق نمی باشند.

کمیتة حقوق بشر سازمان ملل متحد، به عنوان مرجع تفسیر و اعمال میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، در رویه تفسیری خود و به‌ویژه در مصوبه مورخ ۲۴ ژوئیه ۲۰۰۱، حق‌رہایی از شکنجه را در زمره حقوق بنیادین و غیرقابل تعلیق (non-derogable rights) بر شمرده است. این کمیتہ، حق تمامی افراد، اعم از متهم و محکوم، به رفتار انسانی را حق مطلق و ناشی از کرامت ذاتی (inherent dignity) انسان تلقی نموده و بر این باور است کہ هیچ وضعیت اضطراری نمی‌تواند توجیه‌گر نقض این حق باشد. (Ranjbarian, 2005) بر این اساس، دولت‌ها در قبال تمامی اشخاص تحت حاکمیت خود، فارغ از هرگونه ملاحظه، دارای یک تعهد مطلق، آمره (peremptory norm) و استثناناپذیر در زمینه منع شکنجه می‌باشند.

تحويل هنجاری در حقوق بین‌الملل، کلیه اعمال شکنجه‌آمیز را به‌عنوان جنایات بین‌المللی (international crimes) به رسمیت شناخته است. شکنجه، به‌عنوان نقض آشکار کرامت انسانی و سلامت جسمی و روانی افراد، برای جامعه جهانی فاقد هرگونه توجیه مشروع بوده و هیچ دفاعی از سوی دولت‌ها در قبال

آن مسموع نمی‌باشد. دولت‌ها نه تنها مکلف به عدم ارتکاب و عدم توجیه شکنجه هستند، بلکه تعهدات ایجابی متعددی در این زمینه بر عهده دارند، از جمله: تعقیب کیفری مؤثر مرتکبین شکنجه در صلاحیت قضایی داخلی، اتخاذ تدابیر پیشگیرانه ساختاری و عملی برای جلوگیری از وقوع شکنجه و تضمین حق قربانیان به جبران خسارت کامل و مؤثر (full and effective reparation). این تکالیف ناشی از جایگاه قاعده منع شکنجه به عنوان یک هنجار آمره حقوق بین‌الملل و ضرورت مبارزه با مصونیت از مجازات در قبال این جنایت بین‌المللی است.

بر اساس اطلاق قاعده منع شکنجه و استدلال مطرح‌شده، توجیهاتی مانند تأملات مربوط به امنیت داخلی، حفظ مصالح یا نظام حکومتی یا مبارزه با تروریسم نمی‌توانند دلیلی برای توسل به شکنجه یا سایر رفتارهای موهن و خشونت‌آمیز باشند. (Ardabili, 2013)

اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری ۱۹۹۸

به موجب ماده ۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری (ICC Statute)، شکنجه در شمار جنایات علیه بشریت (crimes against humanity) محسوب گردیده و در عین حال، هرگونه رفتار غیرانسانی یا شکنجه به عنوان نقض فاحش حقوق بشر (gross violations of human rights) و اعمال منافی با حقوق اساسی افراد برشمرده شده و ذیل حمایت حقوق بین‌الملل قرار گرفته است. این جرم‌انگاری در اساسنامه دیوان، بر اهمیت جهانی مبارزه با شکنجه و ضرورت پاسخ‌گویی کیفری در قبال مرتکبین آن تأکید می‌ورزد. یکی از چالش‌های حقوقی در تقاطع حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر، سکوت نسبی اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری (ICC Statute) در خصوص اعمالی است که ممکن است در جریان اجرای مجازات‌های قانونی، مصداق شکنجه یا رفتارهای غیرانسانی تلقی گردند. تفسیر محدود ماده ۷ اساسنامه که شکنجه را در سیاق ارتکاب گسترده یا

سازمان‌یافته در قبال جمعیت غیرنظامی تعریف می‌نماید، ظاهراً مجازات‌های بدنی و سایر اقدامات قهری مشابه در چارچوب اجرای حکم را از شمول خود خارج می‌سازد. در مقابل، رویکرد توسعه‌ای حقوق بشر بین‌المللی، به‌ویژه از طریق اسنادی نظیر اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر شکنجه (۱۹۷۵)، به‌طور فزاینده‌ای مجازات‌های بدنی و سایر اشکال تنبیه بدنی را در مفهوم منع شکنجه و رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی و موهن جای داده است. این رویکرد، با تأکید بر حفظ کرامت ذاتی انسان در تمامی مراحل دادرسی کیفری، از جمله اجرای حکم، هرگونه اعمال درد یا رنج شدید ناشی از مجازات‌های بدنی را مغایر با استانداردهای حقوق بشر تلقی می‌نماید. (Shams Nateri, 2006) این تباین در رویکرد اسناد بین‌المللی، ضرورت تفسیر غایت‌گرایانه اساسنامه دیوان بر مبنای اصول بنیادین حقوق بشر و پرهیز از خلأهای حمایتی در قبال افراد تحت حاکمیت دولت را ایجاب می‌نماید.

تحلیل جامع ابعاد منع شکنجه در مرحله تحقیقات مقدماتی، با تکیه بر چارچوب‌های فقه امامیه، نظام حقوقی ایران و حقوق بین‌الملل، ابعاد پیچیده‌ای از تعامل میان اصول حقوق بشری، مقتضیات دادرسی کیفری و تعهدات بین‌المللی را آشکار می‌سازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه مبانی فقهی و اصول قانون اساسی ایران، به‌ویژه اصل ۳۸، بر حرمت مطلق شکنجه و ضرورت تضمین حقوق دفاعی متهم، از جمله حق سکوت و عدم اجبار به خودتضعیفی، تأکید وافر دارند، اما ترجمان این اصول در سطح تقنین عادی، به‌ویژه در قانون مجازات اسلامی (۱۹۹۶ و ۲۰۱۳)، با محدودیت‌هایی مواجه است. ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی، با تمرکز صرف بر انگیزه اخذ اقرار و عدم شمول صریح بر شکنجه‌های روانی و اهداف دیگر، دامنه حمایت مقرر در قانون اساسی و تعهدات بین‌المللی ایران ذیل کنوانسیون منع شکنجه (۱۹۸۴) را به‌طور بالقوه محدود می‌سازد.

بی‌اعتباری ادله حاصل از استنتاج غیرقانونی و تعقیب کیفری متخلفین، به‌منظور تضمین عملی عدم اکراه و اجبار در تحقیقات مقدماتی؛

ج- آموزش و فرهنگ‌سازی: ارتقای سطح آگاهی و آموزش قضات، ضابطین قضایی و سایر مجریان قانون در خصوص استانداردهای ملی و بین‌المللی منع شکنجه و ترویج فرهنگ احترام به حقوق متهم و اصول دادرسی منصفانه؛

د- نظارت و پاسخ‌گویی: ایجاد و تقویت نهادهای نظارتی مستقل و کارآمد برای رصد و پیگیری موارد ادعای شکنجه و تضمین پاسخ‌گویی کیفری و انتظامی برای متخلفین و جبران خسارت برای قربانیان.

تحقق این الزامات، گامی اساسی در جهت ارتقای جایگاه حقوق بشر در نظام عدالت کیفری ایران و ایفای تعهدات بین‌المللی آن در زمینه منع شکنجه و تضمین حقوق دفاعی متهم تلقی می‌گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The prohibition of torture constitutes one of the most fundamental principles of contemporary human rights law and represents a critical intersection between the objectives of criminal justice systems and the protection of individual dignity and procedural guarantees. The pursuit of truth and the detection of crime, although essential functions of criminal proceedings, cannot justify the use of coercive measures that violate the physical or psychological integrity of accused persons. The present study examines the principle of the prohibition of torture through a comparative and critical analysis of three interconnected legal frameworks: Imami

حقوق بین‌الملل، با تثبیت منع شکنجه به‌عنوان یک قاعده آمره (Jus Cogens)، استاندارد ارزشمندی را برای حمایت از حقوق متهم مقرر نموده است. کنوانسیون منع شکنجه، با تعریف جامع شکنجه شامل آلام روحی و جسمی با اهداف معین، دولت‌ها را ملزم به اتخاذ تدابیر پیشگیرانه و سرکوبگرانه در قبال هرگونه عمل شکنجه، بدون در نظر گرفتن انگیزه یا وضعیت قربانی، می‌نماید.

نتیجه‌گیری

برآورد تخصصی این پژوهش بر ضرورت یکپارچه‌سازی و ارتقای نظام حقوقی ایران در راستای انطباق کامل با مبانی فقهی، اصول قانون اساسی و استانداردهای بین‌المللی تأکید دارد. این امر مستلزم موارد زیر است:

الف- بازنگری جامع قانون مجازات اسلامی: اصلاح ماده ۵۷۸ به‌منظور تعریف جامع و فراگیر شکنجه، شامل تمامی ابعاد جسمی و روانی و بدون محدودیت به انگیزه اخذ اقرار و همچنین تعیین مسئولیت کیفری متناسب برای تمامی اشخاص دخیل در عمل شکنجه، اعم از آمر و مباشر و بدون در نظر گرفتن وضعیت استخدامی آن‌ها؛

ب- تقویت ضمانت‌اجراهای قانون آیین دادرسی کیفری: پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای مؤثر و مشخص برای نقض ماده ۶۰، از جمله

jurisprudence, Iranian law, and international legal instruments. The study adopts an analytical-critical methodology based on the examination of authoritative jurisprudential, legislative, and international sources to identify the normative foundations, legal challenges, and practical deficiencies surrounding the prohibition of torture. The central argument of the research is that the prohibition of torture is not merely a procedural safeguard designed to regulate interrogation methods; rather, it is rooted in broader principles of justice, human dignity, respect for human beings, and the prohibition of unjustified harm. In Imami jurisprudence, torture is considered incompatible with the

intrinsic dignity granted to human beings and inconsistent with fundamental religious principles, including the prohibition of oppression, the rule of no harm (*lā ḍarar*), and the obligation to respect the honor and inviolability of individuals. Jurisprudential sources emphasize that human beings possess inherent dignity and that any act aimed at humiliating, degrading, or causing unjustified physical or psychological suffering contradicts the purposes and values of Islamic law. The jurisprudential foundations of this prohibition can be traced to Quranic principles condemning oppression, aggression, and harm, as well as narrations emphasizing the prohibition of inflicting suffering upon others. Accordingly, torture cannot be legitimized as a means of obtaining confession or discovering the truth because evidence obtained through coercion lacks religious and legal validity. The emphasis placed by Imami jurists on free will and genuine consent in legal acts, particularly in relation to confession, demonstrates that statements obtained through coercion or torture cannot produce legitimate legal effects. (Khoei, 1986; Mousavi Khomeini; Najafi, 2019)

From the perspective of Imami jurisprudence, the prohibition of torture is supported by the classical structure of criminal responsibility, which requires the existence of legal, material, and psychological elements for the attribution of criminal acts. Torture, as an intentional act causing physical or psychological suffering, satisfies the material and psychological elements of wrongdoing when committed deliberately and with awareness of its consequences. Islamic jurisprudence considers acts of torture as among the most evident manifestations of oppression and unjustified harm, and therefore subject to prohibition and punishment. The legal foundation of this prohibition derives from the principle that individuals cannot be subjected to obligations or punishments without a clear normative basis, while Quranic teachings

establish general prohibitions against injustice, humiliation, and harming protected persons. The material element of torture is realized through the external infliction of suffering, whereas the psychological element is established through the intention of the perpetrator to impose pain, obtain information, or compel a confession. Jurists have also emphasized that the prohibition extends beyond direct physical violence and includes psychological forms of pressure, humiliation, and coercion. The jurisprudential analysis further demonstrates that torture conflicts with the rational foundations of justice and morality. From the viewpoint of practical reason, torture disrupts social order, undermines trust in legal institutions, and violates the autonomous status of human beings. From the perspective of ethical reasoning, the infliction of severe suffering upon individuals without legitimate justification constitutes an inherently wrongful act. Therefore, Imami jurisprudence does not merely reject torture as an inappropriate investigative method but fundamentally denies its moral and legal legitimacy. The opinions of leading jurists illustrate that harming others without lawful justification constitutes a major sin and may justify disciplinary punishment. The prohibition of torture is consequently integrated into a broader jurisprudential framework emphasizing justice, dignity, and the preservation of human rights. (Al-Tusi, 1979; Ashtiani; Hurr al-Amili, 2000; Mousavi Golpayegani; Muhaqqiq, 1989)

Within the Iranian legal system, the prohibition of torture has achieved constitutional recognition and occupies an important position among fundamental legal principles. Article 38 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran explicitly prohibits all forms of torture for the purpose of obtaining confession or acquiring information and declares forced testimony, confession, or oath

invalid. This constitutional provision reflects a commitment to protecting the dignity of accused persons and ensuring that criminal proceedings comply with principles of fairness and legality. However, although the Constitution establishes an absolute prohibition, the analysis of ordinary legislation reveals several conceptual and practical limitations. Article 578 of the Islamic Penal Code represents the principal legislative provision addressing torture by government officials, particularly when committed to compel confession. Nevertheless, this provision suffers from several shortcomings, including its limited focus on obtaining confession, insufficient recognition of psychological torture, and restricted scope concerning perpetrators who are not formal government officials. The gap between the broad constitutional prohibition and the narrower statutory framework creates challenges in ensuring comprehensive protection against all forms of torture. Iranian criminal law has expanded protection by recognizing criminal responsibility for officials who engage in torture, yet ambiguities remain regarding the responsibility of both commanders and direct perpetrators. Comparative examination of Article 578 with general principles of criminal responsibility indicates that limiting liability may weaken accountability mechanisms and create opportunities for perpetrators to evade punishment. Scholars have argued that the effectiveness of legal protection against torture depends on precise definitions, comprehensive coverage of prohibited conduct, and clear criminal responsibility for all persons involved in the commission of torture. The Iranian legal framework therefore requires legislative refinement to achieve greater compatibility with constitutional principles, jurisprudential foundations, and international human rights obligations.

(Goldouzian, 2007; Hashemi, 2005; Shokri & Sirus, 2006)

International law has developed a comprehensive framework recognizing the prohibition of torture as an absolute and non-derogable obligation. The prohibition of torture has evolved from a general human rights principle into a peremptory norm (*jus cogens*) of international law, meaning that no state may lawfully suspend, justify, or derogate from this prohibition under any circumstances. International instruments, including the Universal Declaration of Human Rights (1948), the International Covenant on Civil and Political Rights (1966), the Geneva Conventions (1949), and the Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment (1984), establish a universal commitment to preventing torture and protecting individuals from cruel, inhuman, or degrading treatment. The Geneva Conventions demonstrate that even during armed conflicts, when states face exceptional security challenges, torture remains absolutely prohibited against combatants *hors de combat*, prisoners of war, and protected civilians. The prohibition of torture in international humanitarian law confirms that human dignity cannot be suspended even under conditions of war or national emergency. Similarly, the International Covenant on Civil and Political Rights recognizes freedom from torture as a non-derogable right that remains protected even during officially declared emergencies threatening the life of a nation. The Human Rights Committee has emphasized that no exceptional circumstance, including national security concerns, terrorism, or political instability, can justify torture. International law therefore imposes both negative and positive obligations upon states: they must refrain from committing torture, prevent private and governmental actors from engaging in torture, investigate allegations

effectively, prosecute perpetrators, and provide remedies for victims. The recognition of torture as an international crime demonstrates the transformation of individual protection from a domestic concern into a collective obligation of the international community. (Habibzadeh, 2007; Ranjbarian, 2005; Shams Nateri, 2006)

The relationship between the prohibition of torture and criminal investigation raises significant theoretical and practical challenges because criminal justice systems frequently face tension between the need to discover truth and the obligation to preserve individual rights. A fundamental premise of modern criminal procedure is that obtaining evidence cannot be achieved through unlawful or coercive methods. Confessions obtained through torture lack reliability because individuals subjected to extreme physical or psychological pressure may provide false information merely to terminate their suffering. Furthermore, accepting torture as an investigative method undermines the legitimacy of judicial institutions and transforms criminal proceedings from a search for justice into a mechanism of coercion. International standards increasingly emphasize that effective crime detection must operate within the boundaries of legality, proportionality, and respect for human dignity. From this perspective, the prohibition of torture does not weaken criminal justice; rather, it strengthens the legitimacy and credibility of legal systems by ensuring that convictions are based on lawful evidence and fair procedures. The Iranian legal system, while recognizing the constitutional prohibition of torture, requires further development of procedural safeguards, especially during preliminary investigations where accused persons are most vulnerable to coercive practices. Strengthening judicial oversight, ensuring effective remedies, invalidating unlawfully obtained evidence,

and establishing accountability mechanisms are essential steps toward harmonizing domestic law with international standards. Comparative analysis demonstrates that the most effective systems against torture are those that combine constitutional guarantees, detailed statutory provisions, independent monitoring mechanisms, and professional training for law enforcement officials. Therefore, the prevention of torture requires not only legal prohibition but also institutional commitment, procedural reform, and a culture of respect for human dignity within criminal justice institutions. (Ardabili, 2013; Hashemi, 2005; Ranjbarian, 2005)

The findings of this study demonstrate that the prohibition of torture represents a shared normative principle among Imami jurisprudence, Iranian constitutional law, and international human rights law, despite differences in terminology, legal sources, and institutional mechanisms. Imami jurisprudence establishes the moral and religious foundations of this prohibition through principles of justice, dignity, and the prohibition of unjust harm, while Iranian constitutional law formally recognizes torture as an unacceptable violation of fundamental rights. International law further reinforces this protection by elevating the prohibition of torture to the status of a peremptory norm that binds all states regardless of exceptional circumstances. Nevertheless, the research reveals that significant challenges remain in translating these principles into effective legal protections. In particular, Iranian ordinary legislation requires reform to provide a broader definition of torture, include both physical and psychological forms of abuse, extend responsibility to all perpetrators regardless of official status, and establish stronger procedural guarantees during criminal investigations. The harmonization of domestic law with jurisprudential principles and international standards requires a

comprehensive approach based on legislative reform, judicial accountability, institutional monitoring, and professional education. Such measures are necessary not only for preventing violations of accused persons' rights but also for strengthening public confidence in the criminal justice system. Ultimately, the prohibition of torture should be understood as an essential condition for legitimate criminal justice, because the pursuit of truth and punishment of offenders cannot be separated from respect for human dignity and fundamental rights. The effective implementation of this principle can contribute to the development of a justice system that balances crime detection with the protection of individual freedoms and ensures that legal authority operates within the boundaries of justice and humanity.

References

- Abu, Y. (1973). *Al-Kharaj*. Dar al-Ma'rifah.
- Al-Faruqi, H. S. (1989). *Al-Mu'jam al-Qanuni* (2nd ed.). Librairie du Liban.
- Al-Tusi, M. i. H. (1979). *Al-Nihayah*. Dar al-Kitab al-Arabi.
- Al-Tusi, M. i. H. (1988). *Al-Tibyan fi Tafsir al-Qur'an* (1st ed., Vol. 5). Maktabat al-I'lam al-Islami.
- Ardabili, M. A. (2013). *General Criminal Law* (3rd ed., Vol. 1). Mizan Publications.
- Ashtiani, M. H. *Al-Qada'*. Dar al-Jahrah.
- Dehkhoda, A. A. (1960). *Dehkhoda Dictionary*. University of Tehran Press.
- Goldouzian, I. (2007). *Annotated Islamic Penal Code* (7th ed.). Majd Publications.
- Habibzadeh, T. (2007). International Humanitarian Law and the Fight against Terrorism. *Islamic Knowledge and Law*, 8(1).
- Hashemi, M. (2005). *Human Rights and Fundamental Freedoms* (2nd ed.). Mizan Publications.
- Hawkins, J. (1989). *The Oxford Reference Dictionary*. Oxford University Press, Clarendon Press.
- Hosseini Shirazi, S. M. *Al-Huquq*.
- Hurr al-Amili, M. i. H. (2000). *Wasa'il al-Shi'ah* (Vol. 11, 18, 19). Al-Maktabah al-Islamiyyah.
- Khoei, A. (1986). *Misbah al-Fiqahah* (1st ed., Vol. 1). Lotfi and Dar al-Hadi.
- Mousavi Golpayegani, S. M. R. *Al-Durr al-Mandud*. Dar al-Qur'an al-Karim.
- Mousavi Khomeini, R. *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Dar al-Kutub al-Ilmiyyah; Esmailian.
- Muhaqqiq, a.-H. (1989). *Al-Mukhtasar al-Nafi'* (2nd ed.). Religious Press Institute.
- Najafi, M. H. (2019). *Jawahir al-Kalam* (Vol. 2). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Ranjbarian, A. H. (2005). The Status of the Prohibition of Torture in Contemporary International Law. *Journal of the Faculty of Law and Political Science*(70).
- Reyshahri, M. (1983). *Mizan al-Hikmah* (1st ed., Vol. 6). Islamic Propagation Organization.
- Shams Nateri, M. E. (2006). The Status of the Prohibition of Torture in Iranian Criminal Law and International Instruments. *Private Law Biannual Journal*, 3(2).
- Shokri, R., & Sirus, Q. (2006). *The Islamic Penal Code in the Current Legal Order* (2nd ed.). Mohajer Publications.
- Waeli, A. (1996). *Prison Regulations in Islam* (M. H. Bakaei, Trans.; 4th ed.). Islamic Culture Publishing Office.
- Walker, D. (1980). *The Oxford Companion to Law*. Oxford University Press, Clarendon Press.